

برنامه کلاسی و درسی ( کلاس چهارم و پنجم )

شنبه ۱ اردیبهشت ۱۴۰۳  
۲۰ آوریل ۲۰۲۴

سخن روز

فقط یک زمین داریم، آن را از بین نبریم



به عکس های زیر نگاه کنید و با استفاده از واژه های  
نوشته شده بنویسید چه می دانید!!!



زمین / آلودگی / هوا / آب / زباله / کارخانه / دود / پاکیزه / درخت



## بهترین جای دنیا

سالهای درازی بود که در میان جنگل شاخه های خود را به هر سو **گسترانیده** بودم. قد من از قد درختهای دیگر بلندتر بود. دنیا را از بالای سر همه تماشا می کردم. ابرها هر بامداد و شام در بالای سرم به این سو و آن سو می رفتند. مرغ ها در شاخه هایم **آشپان** ساخته بودند. آفتاب از لابلای شاخ و برگم به تنم می تابید و آن را نوازش می داد. هر بامداد دانه های **ژاله** چون مروارید برگهایم را **آدین** می داد. در آن هنگام زندگی چقدر دلپذیر بود. در هر زمستان در حالی که **جامه** ی سفیدی می پوشیدم با **فر و شکوه** در میان جنگل خودنمایی

می کردم. بارها در روزهای زمستانی تماشاچی رفت و آمد خرگوش ها بودم.  
در پاییز برگهایم زرد می شد و یکی یکی از شاخه ها جدا می شد و بر زمین  
می افتاد. در این زمان ها بود که هیزم شکن ها به سراغ جنگل می آمدند. بارها  
دیده بودم که چگونه درختان کهنسال با کوبه های تبر **از پای درمی آیند** و **قامت**  
بلند آنها بر خاک **فرو می افتد**. سپس آنها را با کامیون از جنگل خارج می کردند.  
درختان را به کجا می بردند؟ چه سرانجامی در جلوی راهشان بود؟  
کسی چیزی نمی دانست.

در بهاران از پرندگانی که از راه می رسیدند، می پرسیدم شما از درختان چه  
خبر دارید، چه بر سر آنها آمده است؟ لک لک سری با افسردگی می جنباند و  
می گفت: وقتی که از روی رودها و دریاها می گذشتم، قایق ها را از درختان  
جنگل ساخته بودند. در دلم آرزو کردم که ای کاش من هم روزی تنه ی قایقی به  
کار می رفتم و در رودهای پر آب و دریاهایی که از هر سو گسترده است، به  
گردش می پرداختیم.

ولی گنجشک می گفت: درختان را دیده است که در شهر، در و پنجره شده و در  
ساختمان های بلند قرار گرفته اند.

چه قدر زیباست پنجره هایی که به طرف خیابان باز می شود، چه قدر دلپذیرست  
تماشای مردمی که از هر سو در حرکتند. آرزو کردم که ای کاش در و پنجره  
می شدم. آن وقت رنگ زیبایی به من می زدند و با شیشه و دستگیره **زینتم**  
می دادند.....

سرانجام روزی کوبه های هیزم شکن را در پای خود حس کردم. **نالان** و گریان  
بر زمین افتادم و اندیشه ی هر خوشبختی از سرم بیرون رفت.  
شاخ و برگهایم بریده شد و بار کامیون شدم. از اینکه **زادگاه** خود و جنگل زیبا را  
ترک می کردم، بسیار پریشان بودم. کامیون به شهر و **کارگاه** نجار رفت.  
نمی دانستم چه سرانجامی دارم. به زودی به صورت تخته های صاف و نازک  
درآمدم. آیا به گردش و بازدید دریاها خواهم رفت، یا در ساختمان های بلند به  
تماشای زمین و آسمان خواهم پرداخت؟ چند روز بعد تخته ها را با میخ به هم  
چسبانند و دور تا دور آن را **زه** گرفتند، صورتم صاف شده بود، از سفیدی  
می درخشیدم، ولی هنوز نمی دانستم به کجا خواهم رفت و چه خواهم شد. هر  
شب دریا را به خواب می دیدم. روزی نقاشی به سراغم آمد و صورتم را سیاه  
کرد، چه قدر **دلگیر** شدم. چند روز گذشت و تعدادی به دیدنم آمدند، یکی از آنها

دستی به صورتم کشید و گفت: رنگ تخته سیاه دیگر خشک شده است، می توانید آن را به کلاس ببرید.

تخته سیاه!! پس اسم من تخته سیاه است و باید به کلاس بروم.

کلاس چگونه جایی است؟

اکنون سالهاست که من در دیوار کلاس جای دارم. در این سالها هزاران شاگرد در برابر من نشسته اند، دانش اندوخته اند، بزرگ شده اند و رفته اند. من بسیار خوشبخت هستم که در بهترین مکان دنیا جای دارم.

هر بامداد که بچه ها با صورت خندان، به رویم نگاه می کنند و بر من چیزی

می نویسند، دلم از شادی **لبریز** می شود. بسیار خوشبختم که مرا در بهترین مکان دنیا قرار داده اند.



## واژه ها و واژه های ترکیبی جدید:

آذین: آرایش

از پای در می آیند: بر زمین می افتند

جامه: لباس

خودنمایی می کردم: زیبایی های خود را به رخ دیگران می کشیدم

دلگیر: غمگین

زادگاه: مکانی که در آنجا به دنیا می آید

زه: باریکه ی چوب که دور تخته سیاه می کشند

زینت: آرایش

ژاله: شبنم

فرو می افتد: پایین می افتد

فر و شکوه: بزرگی

قامت: قد

کارگاه: کارخانه، کارخانه ی کوچک

گریان: در حال گریه کردن

گسترانیده: پهن شده

لبریز: پر

نالان: ناراحت و گریان

## پرسش

- این داستان از زبان کیست؟
- چه چیز تنه ی درخت را نوازش می داد؟
- به هنگام پاییز چه کسانی به سراغ درختان جنگل می آمدند؟
- هنگامی که لک لک از روی رودها و دریاها می گذشته، چه دیده بود؟
- گنجشک در شهر چه دیده بود؟
- درخت پس از شنیدن سخن گنجشک چه آرزویی کرد، چرا؟
- سرانجام درخت به چه شکلی درآمد؟

## تمرین

- در این جمله از داستان نویسنده ژاله را به چه چیز تشبیه کرده است؟  
هر بامداد دانه های ژاله چون مروارید برگهایم را آذین می داد.
- در جمله ی زیر جامه ی سفید اشاره به چیست؟  
در هر زمستان در حالی که جامه ی سفیدی می پوشیدم.....
- جمله سازی  
در جمله ی خود ( باران را به مروارید) / (برف را به پیراهن سفید) / (راه آهن را به مار)  
/ (کتاب را به دوست خاموش) تشبیه کنید.

با سپاس،

نازنین امتیاز